

از تشدید تحریم ها تا امکان جنگ آمریکا - ایران!

محمد قراگوزلو

محمد قراگوزلو : درآمد - روابط سیاسی ایران و آمریکا بعد از انقلاب بهمن ۵۷ همواره در یک فرایند معطوف به تعامل و تقابل حرکت کرده است. بخش نخست این تعامل از فشار دولت جیمی کارتر به شاه در راستای اجرای سیاست های حقوق بشری و کنترل عنان گسیخته گی نظامیان خشن وفادار به شاه از سوی فرستاده ی آمریکا و غرب (ژنرال هایزر) به تهران ، مذاکره با ژنرال ها و تسلیم ارتش و انتقال توافقات کنفرانس گوادالوپ به ساحت سیاسی ایران شروع شده و در ادامه با نشست الجزایر و آزادی گروگان های سفارت خانه ی آمریکا در تهران به عنوان یک چراغ سبز به نئوکنسرواتیسیت ها (دار و دسته ی ریگان) ادامه یافته و در حوادث بسیار مهمی مانند کنترراگیت، جنگ های داخلی بالکان ، جمع کردن بساط طالبان و کومک به سقوط صدام استمرار داشته است. روی دیگر این تعامل صورت های مختلف تقابل بوده است. حمایت آمریکا و اروپا از افراد و جریان های مختلف اپوزیسیون بورژوازی که از سلطنت طالبان شروع شده و تا مجاهدین خلق و مشروطه خواهان و ... اینک اصلاح طلبان گسترش پیدا کرده است ، پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی از صدام حسین در یک دوره ی طولانی و به طور مشخص تا مرحله ی حمله ی صدام به کویت، تقویت قدرت سیاسی و نظامی دولت های رقیب جمهوری اسلامی در منطقه از ترکیه تا عربستان ، حمایت بی قید و شرط از دولت اسرائیل و بعضی حرکت های ایدئولوژیک چنانچه کارانه به هواپیمای مسافربری ایران بر فراز آب های خلیج فارس و ماجرای طیس و توقیف سلاح ها و بخشی از اموال ایران و مشابه در شمار این تقابل ها بوده است. اما مهم ترین عرصه ی برخورد تاکنونی آمریکا و ایران - مستقل از یک سلسله جنگ های روانی - در حوزه ی تحریم های اقتصادی و سیاسی نسبتاً گسترده یی صورت بسته که هدف نهایی آن مهار پروژه ی هسته یی جمهوری اسلامی است.

از سال 1384 و متعاقب عروج احمدی نژاد و ورود همه جانبه ی سپاه به تمام میدان های سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ، سیاست های مدارا جویانه ی دولت ایران با غرب وارد فاز تهاجمی شد. اصلاح طلبان که بعد از پایان جنگ با " دولت توسعه ی اقتصادی " رفسنجانی به ضرورت ادغام در سرمایه داری جهانی به عنوان پیش شرط موفقیت روند انباشت سرمایه پی برده بودند؛ به تدریج سیاست " گفت و گوهای انتقادی " و " تشنج زدایی " را در دستور کار خود قرار دادند. چنین سیاستی با روی کار آمدن دولت خاتمی و مذاکرات هسته یی با غرب در نهایت به توافق سعدآباد و تعلیق غنی سازی رسید. اما دولت احمدی نژاد - به ویژه از سال آخر دور اول ریاست جمهوری خود - از یک سو برای توافق با آمریکا از طریق شورای عالی ایرانیان (تیم مشایی) به لابی گسترده یی با مقامات پیدا و پنهان آمریکایی دست زد و برای اثبات حسن نیت و ماهیت عمیقاً راست خود برنامه های دیکته شده ی صندوق بین المللی پول (سیاست تعدیل ساختاری) را با سرعتی کم مانند عملیاتی ساخت و از سوی دیگر به اعتبار گرایش های نئوکنسرواتیسیتی؛ سیاست خارجی خود را بر مبنای تهاجم منطقه یی به منافع آمریکا طراحی کرد.

در افزوده ی 1: سیاست تعدیل از زمان رفسنجانی کلید خورده و با برنامه ی نئولیبرالی هایکی- هانتینگتونی دولت خاتمی در قالب بی کار سازی ها و معافیت از پوشش قانون نیم بند کار تداوم یافته است.

در افزوده ی 2: برای نظام سیاسی ایران و دولت حاکم؛ تسریع پروژه ی غنی سازی فقط سیاست اتمی شدن؛ افزایش قدرت چانه زنی با دولت های متروپل و حاشیه یی و بیمه شدن در مقابل تهدیدات خارجی را دنبال نمی کند. این سیاست به طور مشخص در جست و جوی ایجاد فرصت های جدید به منظور جلب سرمایه ی خارجی از طریق اعمال هژمونی یک دولت قدرتمند نیز هست. درک این نکته که پاکستان اتمی هنوز یک قدرت درجه دوم منطقه یی است با تصویر پیش نوشته چندان دشوار نیست. به این مفهوم اتمی شدن به خودی خود و با وجود تبلیغات سرسام آور غرب؛ امتیازی برای دولت ایران محسوب نمی شود. کما این که در محاسبات داخلی نیز یک دولت اتمی در صورت دادن پایگاه توده یی خود مانند دولت بورژوازی حاکم بر اتحاد شوروی قابلیت فروپاشی از درون را به صورت بالفعل دارد. مضاف به این که دولت ایران به دلیل بحران اقتصادی و کسری بودجه از نوسازی حیاتی صنعت نفت خود عاجز است و به هیچ وجه از سرمایه ی لازم برای ایجاد نیروگاه های تولید انرژی برخوردار نیست. باری.....

منازعات داخلی عراق، افغانستان و لبنان این فرصت را به دولت ایران می داد که آمریکا و غرب را به چالش مستقیم بکشد. در عراق اگرچه بی ثباتی کنونی امکان یک فروپاشی را محتمل تر از همیشه کرده است؛ اما در پیروزی ایران بر آمریکا کم ترین تردیدی نیست. جریان نوری مالکی و متحدانش با وجودی که در آخرین انتخابات یک کرسی پارلمانی کم تر از جریان سکولار و پروغرب ایاد علاوی کسب کردند؛ اما به اعتبار حمایت مستقیم ایران، دولت را تشکیل دادند و ائتلاف العراقیه را کنار زدند و تا آن جا پیش رفتند که گوش معاون رئیس جمهور (طارق الهاشمی) را نیز مالیدند. دولت اقلیم کردستان مرکب از دو گروه اتحادیه ی میهنی جلال طالبانی و حزب دموکرات بارزانی به نحو بارزی با تهران هم سو هستند. دولت اقلیم مانند دولت مالکی دست نشانده ی آمریکا به شمار می رود و از درون جنگی امپریالیستی بیرون آمده است. با این همه، این جریان ها حافظ منافع سیاسی و اقتصادی ایران در عراق به شمار می روند. می خواهم بگویم که حتا برخورد مستقیم ایران و آمریکا در عراق نیز در نهایت به یک دولت پروغرب اسلامی هوادار تهران منجر شده است و این تناقض قابل فهم تقابل و تعامل ایران و آمریکا است. در لبنان و افغانستان و پاکستان و ترکیه نیز چنین است...

از تشدید تحریم ها تا....

بعد از آن که آقایان لولا داسیلوا (رئیس جمهور وقت برزیل) و رجب طیب اردوغان (رئیس جمهور ترکیه) نشست سه جانبه ی تهران را با نیش های باز رضایت ترک کردند، تا به اعضای 1+5 بشارت دهند که دولت ایران دست از غنی سازی 20 درصدی برداشته و به خروج و معاوضه ی اورانیوم 4 درصدی خود - به ترکیه و معاوضه با فرانسه - رضایت داده است، یک گرایش حاکم و دارای قدرت نهایی و قطعی در نظام حاکم با طرح پیش شرط های جدید عملاً کل دیپلماسی سازش کارانه ی دولت را نقش بر آب کرد. چند ماه قبل از تلاش داسیلوای برزیلی ، ولادیمیر پوتین نیز بخت خود و دولتش را برای حل این منازعه آزموده و شکست خورده بود. تنها دست آورد سفر پوتین به تهران ، خروج اجباری علی لاریجانی از شورای امنیت ملی بود. به دنبال شکست این تلاش های دیپلماتیک شورای امنیت سازمان ملل متحد ناامیدتر از همیشه یک سلسله تحریم های شکننده را عملیاتی کرد و در حالی که رئیس دولت نهم و دهم در رویاهای خود قطع نامه ها را " کاغذ پاره " می دانست ، حلقه ی فشارها تنگ تر شد.

نکته ی جالب این جاست که دو دولت چین و روسیه - که ظاهراً متحد دولت ایران هستند - همواره و بدون تردید زیر پای این قطع نامه ها امضای پر رنگ گذاشته اند و همین امر علاوه بر کارشکنی روسیه در راه اندازی نیروگاه بوشهر و عدم تحویل موشک های اس - 300 مویذ این نکته ی باریک است که نظام ایران در سطح بین المللی با هیچ دولت قدرتمندی دارای روابط عمیق استراتژیک نیست.

روس ها - چنان که در توافق نامه ی دریاچه ی خزر نشان دادند-استاد بازی کردن با کارت ایران هستند و دولت چین با وجودی که از ره آورد بازار آزاد ایران بین 3 تا 5 میلیون از ارتش ذخیره ی کار خود را به قربانگاه برده گی مزدی و استثمار مطلق کشیده است؛ اما تراز بازرگانی چین با آمریکا و اتحادیه ی اروپا به ساده گی دولت ایران را اوت خواهد کرد.

در چنین شرایطی است که دولت آمریکا و متحدانش در اتحادیه ی اروپا ابتدا تحریم بانک مرکزی و سپس تحریم نفت ایران را پیش می کشند و از طریق عربستان و امارات و لیبی به دولت های خریدار نفت ایران (هند، ژاپن، یونان، ایتالیا، اسپانیا) و البته بازار انرژی جهانی قول می دهند که نگران غیبت نفت ایران و افزایش بهای انرژی نباشند.

در حال حاضر صنعت نفت ایران به دلیل فرسوده گی ابزار تولید قادر به تولید سهمیه ی اوپکی خود (چهار میلیون و هفتصد هزار بشکه در روز) نیست و دربه ترین تخمین ها یک میلیون کم تر از سقف سهمیه ی خود تولید می کند. کم و بیش یک میلیون بشکه به مصارف داخلی می رسد و نزدیک به دو و نیم میلیون بشکه با قیمت های متفاوت وارد بازار جهانی می شود. این صنعت زنگ زده برای نوسازی، بازگشت به عرصه ی رقابت و پاسخ گویی به نیازهای اولیه اقتصاد ورشکسته ی ایران دست کم نیازمند 300 تا 500 میلیارد دلار سرمایه گذاری است. رقمی نجومی که حتا با خصوصی سازی و فروش بشکه های نفت و اوراق مشارکت به افراد حقیقی- چنان که اخیراً از سوی وزیرنفت اعلام شده؟! - قابل تأمین نیست. اساساً چنین سرمایه ی هنگفتی نه در ایران و نه در نهادهای برتون وودز وجود ندارد. (دولت یونان برای گدایی نمی از این مبلغ کاسه ی گدایی به دست دم در صندوق بین المللی پول و بست نشسته و دست به دامن خانم مرکل و دولت آلمان زوزه می کشد. چنین است اوضاع وخیم و بحرانی دولت های ایتالیا و پرتغال و اسپانیا و...). به این ترتیب موضوع تحریم نفت ایران به یک گزینه ی جدی در سیاست های فشار غرب تبدیل شده است و هر چند که آمریکا و اتحادیه ی اروپا اجرای تحریم نفتی را تا شش ماه به تعویق انداخته اند اما آثار ناشی از جنگ روانی این مهم در کنار عوارض تحریم بانک های ایران؛ به وضوح خود را در وال استریت تهران نشان داده است. در عرض کم تر از دو ماه قدرت برابری ریال نسبت به دلار، یورو و پوند به نحو وحشت ناکی کاسته شده. افزایش قیمت دلار از 1200 تومان در اردی بهشت ماه جاری (1390) به 2200 تومان (اوایل بهمن جاری) از علایم سحر سیاه این تحریم هاست. به محض تشدید تحریم ها قیمت گوشت قرمز ظرف دو روز دست کم دوهزار تومان افزایش یافته است. (قابل توجه هواداران تحریم!) قیمت دارو و سایر کالاهای مورد نیاز مردم به سرعت برق رو به فزونی است. هجوم نقدینه گی های سرگردان به بازار ارز و طلا صرفاً آثار روانی تحریم ها، شکست طرح تورم زای هدف مندی یارانه ها، سرگیجه ی بانک مرکزی و ناتوانی و تناقض سیاست های پولی دولت ایران را نماینده گی نمی کند. کما این که دستوری و امنیتی کردن وال استریت تهران نیز راه به جایی نبرده است و سوداگران مسلط به بازار آزاد و دستان مرئی و نامرئی دلار می خرنند(از کجا؟) و ریال به باد می دهند و آثار هول ناک تحریم ها در معیشت روزمره ی کارگران و زحمت کشان و اقشار میانی و تحتانی طبقه ی متوسط خود را نشان داده است. هدف آمریکا و اروپا از سیاست تحریم و ادارسازی نظام ایران به تمکین در برنامه ی هسته یی است. چنین تمکینی با وجود هر درجه از پراگماتیسم در رهبری نظام به مثابه ی پذیرش قطع نامه ی 598 عمل خواهد کرد و در نتیجه احتمال این عقب نشینی بسیار دور است.

از سوی دیگر غرب با اذعان به این که تحریم ها می تواند - و توانسته است - به مردم ایران فشار مستقیم وارد کند؛ امیدوار است از طریق دامن زدن به حجم کمی و کیفی نارضایتی ها و تعمیق فقر، به تعرض مردمی علیه نظام و گسترش شکاف دولت - ملت کمک کند! دو تجربه ی 9 ساله ی تحریم های غرب علیه دولت آفریقای جنوبی و صدام حسین به وضوح نشان داده است که در فقدان یک جنبش سراسری متشکل و مترقی و رزمنده، هر درجه از تحریم ها صرفاً به معاش فرودستان ضربه خواهد زد. برای اثبات این آموزه ی ضد انسانی صدها هزار کودک عراقی مردند تا امپریالیسم به این نتیجه برسد که برای ساقط کردن یک دولت سرکش باید چنگال های میلیتاریستی خود را وارد عمل کند و به قیمت تخریب تمام مظاهر تمدنی یک ملت، دولتی دیکتاتور (طالبان، صدام، قذافی و ...) را ساقط و دولت های مشابه را حاکم کند.

...تا امکان جنگ!

از زمان زنجیر پاره کردن بوش های پدر و پسر و طرح محور شرارت، تاکنون که جناح "مسالمت جو" ی هیأت حاکمه ی امپریالیسم آمریکا در قدرت است، همواره تهدید "گزینه ی نظامی روی میز است" از کاخ سفید به تهران مخابره شده است. صدای این گزینه در مقاطع مختلف بلند، آهسته یا خاموش شده است و اینک که موضوع تحریم نفت نظام ایران را به سوی تحدید و حتا تهدید بسن تنگه هرگز رانده است، بار دیگر صدای شیپور گوشخراش جنگ بلند شده است. در همین راستا تحلیل های مختلفی از سوی اپوزیسیون راست و چپ ایران تولید و بیانیه های "چپ" و راستی شرف صدور یافته است، که غالب آن ها با درون مایه ی احساسی، سطحی، ناسیونالیستی و حزب توده یی شکل بسته است. واضح است که نگارنده امکان جنگ در شرایط کنونی و در آینده یی قابل پیش بینی را به مراتب ضعیف تر از دوران سلطه ی باند بوش - دیک چنی (رامسفلد، رایس، ولفوویتز، بولتون و ...) می داند. نه به این سبب که دموکرات ها نسبت به جمهوری خواهان ملایم یا لطیف ترند! حتا استدلال ما معطوف به این نکات نیز نیست:

شکست آمریکا در عراق و افغانستان و بی نتیجه ماندن جنگ های وکالتی.

توان رزمی نظام حاکم و جغرافیای سیاسی و پهناوری سرزمین ایران کشیده شدن جنگ به شیخ نشین های منطقه (امارات و بحرین و کویت و قطر) و عربستان، که جمله گی از متحدان اصلی دولت آمریکا هستند و حمله ی موشکی و تلافی جویانه ی ایران به صنایع نفت و توریسم آنان، جهان را به یک بحران تمام عیار انرژی خواهد کشاند. ورود اسرائیل به مناقشه، با استفاده از وضع جنگی و تهاجم احتمالی به تاسیسات هسته یی ایران و باز شدن یک جبهه ی جدید با مشارکت دولت متزلزل سوریه و " عملیات استشهادی " افراد و گروه های منطقه یی و وابسته به ایران.

مقاومت احتمالی روسیه و چین به سبب تخریب سیاست تقسیم جهان.

گسترش حملات استشهادی و تروریستی به قلب اروپا و آمریکا.

و دلایل مشابه...

روایت دیگری از وقوع قطعی جنگ با استناد به حمله ی ویروسی استاکس نت به نیروگاه بوشهر و ترور کارشناسان هسته یی ایران از سوی موساد و حمایت پنهان سیا و پنتاگون و ام.آی.6 و آثار مخرب تحریم ها معتقد است که جنگ میان ایران و آمریکا شروع شده و از مناقشات لفظی بیرون زده است.

خطر هسته‌یی

بی‌گمان هر کدام از این استدلال‌ها درجه‌یی از واقعیت را با خود حمل می‌کند و برای این‌که به این بحث طول و عرض مستندی بدهیم به یک نقل قول پیش‌گویانه نیز مراجعه می‌کنیم. زمانی که نه از تحریم و بستن تنگه‌ی هرمز و غنی‌سازی 20 درصدی اورانیوم و جنگ امپریالیستی در افغانستان و عراق و لیبی و نه از احتمالات پیش‌نوشته خبری بود - کم و بیش 22 سال پیش - زیگیو برژینسکی طی مصاحبه‌یی با ناتان گاردلس گفته بود:

"نزدیک به سی کشور در این منطقه [کل خاورمیانه و اوراسیا] قرار دارند و تقریباً چهارصد میلیون نفر در آن جا زنده‌گی می‌کنند. اغلب این کشورها در مراحل اولیه‌ی کشورسازی قرار دارند. در این منطقه هم اکنون خشونت‌های مبتنی بر اختلافات مذهبی و قبیله‌یی آغاز شده است و انتظار می‌رود که این خشونت‌ها شدت یابد. به هر روی بیداری وجدان سیاسی مردم و تب مذهبی و قومی این منطقه را به گرداب جغرافیایی برخورد تمدن‌ها تبدیل کرده است. تصادفی نیست که نیمی از دولت‌های صاحب تسلیحات هسته‌یی یا خواهنده‌گان آن‌ها در منطقه‌ی اوراسیا قرار دارند. به این ترتیب ارتباط تسلیحاتی با منطقه‌ی مزبور بسیار نگران‌کننده است و من فکر می‌کنم این منطقه‌ی است که احتمالاً استفاده‌های بعدی بمب هسته‌یی را در آن شاهد خواهیم بود." (قراگوزلو 1386:17)

با وجود حضور دولت‌های اتمی اسرائیل و پاکستان و هند ... در این منطقه البته حضرت برژینسکی در این گمانه‌زنی خود اغراق فرموده اند. مستقل از مباحثی همچون "زمستان اتمی" واقعیت این است که استفاده از بمب اتم به ساده‌گی تصور معاون امنیت ملی اسبق آمریکا نیست. در منطقه‌ی مورد نظر از دهه‌ی شصت و هفتاد جنگ‌های خونینی میان اعراب و اسرائیل، هند و پاکستان و ایران و عراق رخ داده است که با وجود حداکثری شدن این جنگ‌ها و دست‌رسی بعضی از طرفین - به جز دو کشور اخیر - به بمب اتم، هرگز از این سلاح استفاده نشده است. اصولاً در تاریخ پیدایش سلاح هسته‌یی، اولین و واپسین استفاده‌کننده‌ی آن همان دولت متبوع جناب برژینسکی بوده است. حتا دولت تیهکار، نسل‌کش، و نژاد پرستی همچون اسرائیل نیز با وجود بهره‌مندی فراوان و سخاوتمندانه از بمب اتمی تاکنون به سمت استفاده از آن روی نکرده است. جهان‌نگری سیاسی برژینسکی از یک سو برآمده از آموزه‌های جورج کنان (تئوریسین جنگ سرد) است،

(brzezinski, 1970:290)

و از سوی دیگر برآمده از دکترینی به شدت راستی است که در مرکز تحقیقات استراتژیک "اولین" در دانشگاه هاروارد از جانب ساموئل هانتینگتون تدریس و منتشر می‌شد و در قالب ارتجاعی‌ترین دکترین سیاست خارجی در دستور کار دیپلماسی آمریکایی و ناتوی قرار می‌گرفت. سیاستی که بر اساس وجود همیشه خطرناک یک دشمن خارجی طراحی شده بود و بعد از فروپاشی کمونیسم روسی نیز به شکل "بیگانه‌هراسی" از طرف آمریکا و ناتو دنبال گردید. فاجعه‌ی 11 سپتامبر و دخالت اسلام‌بنیادگرا و سیاسی به عروج و نهادینه شدن این آموزه در سیاست خارجی آمریکا یاری رساند. چهره‌های اصلی پیشبرد این دکترین اعضای رسمی کمیسیون سه جانبه و کلوب رم بودند و تئوریسین‌هایی همچون دانیل بل و جریمی آزرانیل و جانسی کمپل را برای فرموله کردن سیاست‌های خود در جیب داشتند. (قراگوزلو 51-19: 1387)

به قول سمیر امین "این افراد نه روشن فکر و نه استاد علوم سیاسی بل که کارمندان سیا و پنتاگون بودند که می‌باید استراتژی‌های سیاسی آمریکا را ترجمه کنند" (پیشین، صفحه 28)

دلهره‌های آنان نسبت به آینده‌ی غرب پس از فروپاشی کمونیسم اردوگاهی و بورژوازی در حوزه‌ی اعتدالی قدرت سیاسی اقتصادی و امنیتی چین و هند و سپس رشد اسلام سیاسی تعریف می‌شد و با استفاده از امکانات دانشگاهی، رسانه‌یی و مالی کلان؛ سیاست‌هایی همچون "کنترل ساختار کار"، "تحدید آموزش عالی"، "مهیار روشن فکران منتقد" و "توازن میان حکومت و مدیا" را پی می‌گرفت. بازده سپتامبر بخش عمده‌یی از مطالعات این افراد و سازمان‌ها را معطوف خاورمیانه کرد. ایران، عراق و کره شمالی! دولت ایران که مشغول سیاست "گفت و گوی تمدن‌ها" و "از ادسازای بازار" و "تنش زدایی" بود و در آرزوی پیوستن به گات می‌سوخت، از تیررس تهاجم نظامی کنار رفت و دولت "یاغی" صدام که ابتدا توسط جنگنده‌های اسرائیل از بمب اتم محروم شده و در جریان جنگی هشت ساله با ایران و تحریمی نه ساله به شدت ضعیف شده بود، هدف ناتو قرار گرفت.

در سال 2003 هنوز بحران اقتصادی عمیق گریبان آمریکا و سرمایه‌داری غرب را نگرفته بود و هنوز ارتش آمریکا تازه نفس بود. کره شمالی نیز با گروه تحت رهبری بیل ریچارلسون مشغول مذاکرات اتمی بود.

میلیتاریسم کینزی

جنگ با عراق اگرچه سودهای کلانی نصیب شرکت‌های ضد انسانی همچون هالیبرتون و بلک واترز کرد و راه بازگشت شرکت‌های امپریالیستی نفتی مانند اکزون موبایل و شل و بریتیش پترولیوم و توتال را به اقتصاد نفتی عراق هموار ساخت، اما خسارات مالی سنگینی را به دولت آمریکا وارد آورد و نتیجه‌ی مطلوب سیاسی را نیز به همراه نداشت. شاید به همین سبب بود که در ماجرای جنگ امپریالیستی در لیبی دولت آمریکا به عنوان دستیار فرانسه و ایتالیا و آلمان ظاهر شد و نقشی حاشیه‌یی ایفا کرد. **یک واقعیت محرز دیگر این است که از زمان شروع بزرگ‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری (2008) ایالات متحد جای گاه محوری خود را در تقسیم جهان امپریالیستی با دولت‌های چین، روسیه، آلمان و فرانسه به اشتراک گذاشته است.** در سال 2010 که بدهی خارجی آمریکا به 60 درصد تولید ناخالص داخلی اش رسیده بود؛ اقتصاد دانان آن کشور برای مقابله با رکود و وارونه‌سازی رشد غیر قابل دوام کسری حساب جاری خود 4 گزینه یا امید داشتند:

1: کشورهای متحد آمریکا و دولت‌هایی که با ایالات متحد معاملات تجاری داشتند خیلی سریع‌تر از نرخ رشد آمریکا رشد کنند و بدین سان میزان تقاضا برای کالاها و خدمات این کشور را افزایش دهند.

2: سرمایه‌داران داخلی بتوانند کسری حساب جاری را از طریق مقاطعه‌کاری تقاضاهای داخلی جبران کنند.

3: رشد انفجاری کسری حساب جاری به شیوه‌ی اصلاحاتی در قیمت‌های نسبی و به یک مفهوم کاهش ارزش دلار جبران شود.

4: سرانجام اعمال قدرت نظامی و سیاسی آمریکا - مانند دوران روزولت و جنگ جهانی دوم - می‌توانست بر اجزای تشکیل دهنده‌ی رشد کسری حساب جاری موثر واقع شود.

توضیح شکست تمام این بندهای چهارگانه بیرون از مجال این مجمل است. در سال جاری دولت آمریکا برای جبران کسری بودجه دست کم 150 میلیارد دلار از هزینه‌های دفاعی (میلیتاریستی) خود کاسته است و آقای پانه تا در آخرین پیام به تفنگداران دریایی ناوهای مستقر در خلیج فارس دل‌داری می‌دهد که این کاهش هزینه، از قدرت رزمی شما نخواهد کاست!!

از 33 تیپ جنگی آمریکا، 16 تیپ خسته و در هم شکسته از عراق بازگشته است. 2 تیپ در افغانستان (تا سال 2014) 2 تیپ در کره‌ی جنوبی و یکی در کوزوو مستقر هستند. از 12 تیپ باقی‌مانده و تازه نفس در آمریکا 3 تیپ مشغول مدرن‌سازی، 3 تیپ در حال آماده‌باش دائمی و 2

تیپ مشغول جای گزینی با نیروهای جنگی در افغانستان هستند. 4 تیپ باقی مانده به هیچ وجه قادر به گسترش جبهه بی به وسعت تجمع ژئوپلیتیکی ایران نیستند. مضاف به این که نه آمریکا و نه متحدانش تا آینده بی قابل پیش بینی قادر به تامین هزینه های فوری و فرسایشی یک جنگ جدید - با ایران - نخواهند بود. در شرایطی که هیچ سرزمین تقسیم نشده بی موجود نیست و با توجه به همه ی قرائن موجود می توان فهمید که بزرگ کردن خطر جنگ با ایران شکل دیگری از نتایج سیاست های ایجاد اشتغال کینزی را برای دولت اوباما و وارثین اش به ارمغان آورده است. اگر روزولت به یاری جنگ جهانی دوم و تئوری پردازی های "طرح نو" و کینز - دکستر وایت موفق به مهار بحران بزرگ 1929 شد ، در مقابل دولت کنونی آمریکا نیز می تواند با ایجاد فضای جنگی به بخش قابل توجهی از دست آوردهای همان سیاست نائل آید. در سال 2010 فروش 5 میلیارد دلار اسلحه به هندوستان نزدیک به 35 هزار شغل جدید در آمریکا به وجود آورد. در ابتدای سال جاری آمریکا توانسته است نزدیک به 100 میلیارد دلار اسلحه (انواع هواپیماهای جنگنده اف.16) به عربستان و سایر شیخ نشین های منطقه غالب کند. این که فروش چنین حجم سنگینی از اسلحه چند فرصت شغلی جدید ایجاد کرده بر من دانسته نیست، اما بخش عمده بی از کاهش 1/5 درصدی نرخ بی کاری آمریکا در سال گذشته (2011) به همین سیاست میلیتاریسم کینزی پیوند خورده است. به این ترتیب فضای جنگی برای همه، هم نان دارد و هم آب!

دولت ایران نیز می تواند با تاکید بر خطر جنگ افروزی های امپریالیسم آمریکا و تشدید مناقشه ی لفظی با "استکبار جهانی" به رشد قدرت نظامی خود ادامه دهد، ناتوانی در پاسخ گویی به نیازهای اولیه ی معیشت کارگران و زحمت کشان را به گردن دشمن حاضر در منطقه بیاندازد و فقر و بی کاری و تن فروشی و هرج و مرج بازار ارز و سکه و خشک سالی و عدم مشارکت در انتخابات و هر درد بی درمان دیگری را به دست از پا درازتر آمریکا بدهد. **در همین راستا "چپ" های بیکار نیز می توانند پشت سر هم مقاله و بیانیه علیه جنگ و "آتش افروزی" تولید کنند و خلاصه همه خوش و خرم، مشغول باشند.** در این میان مدافعان "طبقه ی کارگر" درخود ایران نیز می توانند به محض مواجه شدن با دلیل عدم تشکل و سازمان یابی، ابتدا یک سمینار وال استریت برگزار کنند و سپس کاسه کوزه ها را بر سر استبداد سیاسی و قرارداد موقت و پیمان کاری و خصوصی سازی بشکنند و از یاد ببرند که کارگران رزمنده ی ایران در تاریخ معاصر جنبش کارگری مهم ترین تشکل های خود را (واحد و هفت تپه) در همین شرایط شکل داده اند. **"فعالان کارگری" پیشرو و پسرو نیز می توانند برای بیکار نمایان مانند "فعالان ضد جنگ" مرتب بیانیه بنویسند و امضا جمع کنند.**

بعد از تحریر

من بامدادم

خسته

بی آن که جز با خویشتن به جنگ برخاسته باشم

هرچند جنگی از این فرساینده تر نیست

که پیش از آن که باره برانگیزی آگاهی

که سایه ی عظیم کرکسی گشوده بال بر سراسر میدان گذشته است.

به احترام الف . بامداد سکوت می کنم و این بحث را با تمام ناگفته هایش وا می نهم.

(احمد شاملو)